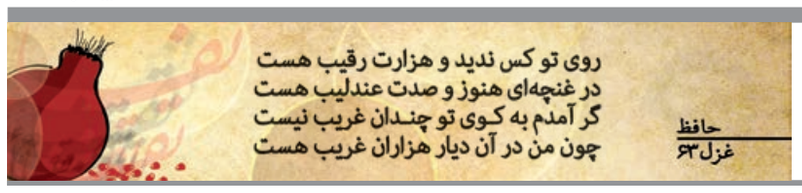

آیات نور

امید به مغفرت زمینه آمرزش است

حجت الاسلام قرائتی در تفسیر آیه ۵۳ سوره زمر با این مضمون که: «بگو ای بندگان من که بر نفس خویش اسراف (و ستم) کرده اید! از رحمت خداوند مایوس نشوید، همانا خداوند همه گناهان را می بخشد، زیرا که او بسیار آمرزنده و مهربان است.» نکاتی را بیان کرده اند که می خوانید: ۱- قوانین و احکام الهی در حد اعتدال است و نافرمانی مردم، تجاوز از حد اعتدال است. ۲- در بخشش الهی نوع گناه و مقدار آن تفاوتی ندارد. ۳-یاس و ناامیدی از رحمت الهی جایز نیست. ۴-آمرزش گناه اقتضای رحمت خداوند است. ۵-امید به مغفرت زمینه آمرزش است. ۶-این خداوند است که همه لغزش ها را می بخشد.

برگرفته از تفسیر نور

زندگی بزرگان

ارزش فرستادن فرزند به مدرسه خوب

آیت ا... جاودان در خاطره ای جالب درباره ارزش ادامه تحصیل فرزندانشان در مدارس خوب گفته اند: من اولین باری که از یک بانک قرض الحسنه وام گرفتم، زمانی بود که می خواستم بچه ام را به مدرسه بفرستم. ارزش دارد که مادر طلایش را بفروشد و پدر به زحمت بیفتد تا فرزندش را به مدرسه خوب بفرستد.

برگرفته از سایت «مربی»

فتو نکته

داستانک

چراغ سبز نامرد!

چراغ راهنما قرمز شد. پسر به طرف ماشین ها دوید. شیشه یک ماشین گران قیمت، گرد گرفته بود. پسر خواست دستمال را روی شیشه بکشد که «برف پاک کن ها» فرصت را از او گرفتند. چراغ سبز شد!

منبع: خبرآنلاین، پژمان کریمی

حکایت

قدرت توپ جنگی!

یکی از وزیران ناصرالدین شاه در جریان جنگ های ایران و روسیه ادعا کرده بود می تواند توپی بسازد که از دارالخلافه تهران، سنت پترزبورگ روسیه را با خاک یکسان کند و بعد از چند ماه، توپ را آماده کرد و ناصرالدین شاه و بقیه درباریان را برای مشاهده شلیک آن دعوت کرد. با شلیک توپ، گلوله توپ درون لوله منفجر شد و خدمه توپ را لت و پار کرد. ناصرالدین‌شاه با عصبانیت پرسید مردک، این بود آن توپی که وعده داده بودی؟ گفت:قربان، وقتی خودی ها را این جور لت و پار کرده است، حالا تصور بفرمایید که با دشمن چه می کند؟!

برگرفته از سایت داستانک

انگلیش آموزی

نویسنده: میترا تاتاری، تصویرساز: سعید مرادی

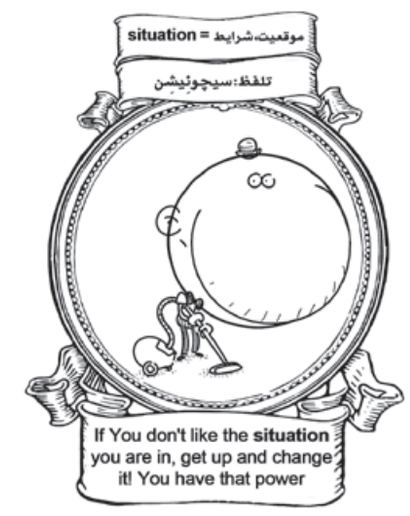

اگه شرایطی که توش زندگی میکنی رو دوست نداری، بلند شو و تغییرش بده. تو این قدرت رو داری

اندکی صبر

پنجره خوشبختی!

صبح است
پنجره خوشبختی را باز می کنم
و با صداقت نور
لبخند را به روی زندگی می گشایم...

مریم پورقلی

دنیا به روایت تصویر

ساخت شهر رنگی با چراغ های رنگی در جشنواره بین المللی نور در چین، عکس از شینهوا

رونمایی از اسکلت یک نهنگ آبی در موزه تاریخ طبیعی انگلیس
عکس از تلگراف

تلاش یک پدر هندی برای محافظت از فرزند خود با پیراهنش زیر باران شدید، عکس از گاردین

دور دنیا

مرد مجسمه ای!

آدیتی سنترال/ «عبدل العزیز»، مرد ۵۴ ساله هندی ۳۲ سال است که هر روز ساکن و بی تحرک مثل یک مجسمه می ایستد و تلاش مردم برای خنداندن یا حتی حرکت کوچکی در عضلات بدن او بی فایده است! او مسئول انتظامات فرودگاه شهرش است. رئیس این فرودگاه، سال ها پیش از ماموران انتظامی فرودگاه خواست تا مثل مجسمه باشند و تنها برگزیده دوره آموزشی سه ماهه این فرودگاه، عبدل بود! او حالا سال هاست که به مرد «مجسمه ای» معروف است و برای روزی ۴ ساعت بی تحرک ایستادن، حقوق می گیرد!

کوهپیمایی با پاشنه های ۱۲ سانتی متری!

آدیتی سنترال/ «بن کانوی» دانش آموز ۱۹ ساله انگلیسی، قله ای با ارتفاع ۱۳۵۰ متر بالاتر از سطح دریا را با کفش های پاشنه دار ۱۲ سانتی متری فتح کرد! هر چند این ارتفاع برای کوهنوردان زیاد نیست اما این پسر کوهنورد با فتح آن با کفش های پاشنه بلند، شگفتی ساز شد! او برای این که بتواند بورسیه دانشگاه هنر «برکستون» را کسب کند، باید کاری خارق العاده و احساسی انجام می داد و با این فتح عجیب او توانست بورسیه این دانشگاه را بگیرد!

پرتره های خارق العاده با نمک، قهوه و شن!

آدیتی سنترال/ «آلپاچینو والاس» هنرمند جوان باهامایی، با انتشار عکس های نقاشی های بی نظیرش در شبکه های اجتماعی حسابی مشهور شده است. او با استفاده از شن، قهوه و نمک پرتره های زیبا و بی نظیری از چهره های مشهور سینمایی و سیاسی و اجتماعی جهان می کشد که نشانه استعداد عجیب او در نقاشی است.

خودمونی

جنبه زندگی کردن داشته باشیم!

یادم می آید در دوران نوجوانی و زمانی که هنوز بازی های رایانه ای خیلی فراگیر نشده بود و البته تعداد خودروهای توی خیابان مثل الان زیاد نبود، بچه های هم سن و سال ما به فوتبال خیابانی خیلی عشق می ورزیدند. معمولا بعد از بازی و هنگام غروب دو حالت داشتیم. یا شاد و خوشحال از پیروزی در بازی و البته نقش تاثیرگذاری که در نتیجه آن داشتیم یا غمگین و عبوس و گاه گریان از باخت در بازی! البته چون باخت گران تمام می شد همیشه بر سر داوری ها بحث در می گرفت و چون در اصل داوری وجود نداشت اختلافاتی مثل ارتفاع فرضی دروازه، تنه زدن ها و میزان فاصله بین ضربه ایستگاهی و دیواره دفاعی همیشه محل مناقشه بود. تا مدت‌ها وضع به همین ترتیب سپری می‌شد تا این که یک روز یکی از بزرگ ترهای کوچه که تازه از سفر برگشته بود به ما افتخار داد و در بازی ما شرکت کرد. بگذریم که یادم نمی‌آید و چه شد که او این جمله تاریخی را به ما گفت ولی یادم می آید که بازی متوقف شده بود و او با داد و فریاد می گفت: «باید جنبه فوتبالی داشته باشید. اگر جنبه فوتبالی ندارید بازی نکنید!». همه ما متعجب از این افاضات سنگین و این که دقیقاً منظورش چیست بازی را ادامه دادیم. هریک از ما تفسیری از این حرف کرد و البته این معجزه «جنبه فوتبالی» باعث شد دیگر کمتر دعوا کنیم و بعد از هر بازی و باخت و برای ژستش هم که شده با ناراحتی بازی را تمام نکنیم و به آن فکر کنیم که بازی بعدی هم در پیش است و اگر این را باختیم آن را خواهیم برد. الان که به گذشته نگاه می کنم یادم نمی‌آید بازی ها را چند چند باختیم یا بردیم ولی وقتی با دوستان قدیمی جمع می‌شویم لبخندی از آن دوران بر لبانمان نقش می بندد. بازی هایی که مثل زندگی اگر جنبه اش را داشته باشیم و اخلاق را رعایت کنیم، می توانیم بعدش با لبخند به گذشته نگاه کنیم.

احمد کاظمی

زندگی سلام

- هوا اون قدر گرمه که «حسین رضازاده» میری بیرون، «ارژنگ امیرفضلی» برمی گردی خونه!
- یک هندزفری بلوتوثی دارم که هر وقت ازش استفاده می کنم ناخودآگاه دستم رو می ذارم رو گوشم و می گم: «بچه‌ها رو خیلی آروم از سمت چپ ساختمون بفرست داخل.»
- لعنت بهتون اگه نون و برنج و فست فود می‌خورین و مشکلی با کنترل وزن ندارین!
- شما برنامه ریزی می کنید و دونه دونه کارهاتون رو انجام میدید؟! ما برنامه‌ریزی می‌کنیم و دونه دونه کارهامون رو لغو می کنیم!
- دانشگاه سراسری و آزاد مهم نیست، بهترین دانشگاه نزدیک ترین دانشگاه است!
- به صورت مروان فلینی وارد آرایشگاه می شی، وسط های کار تبدیل به لئوناردو دی کاپریو می شی و در نهایت به صورت دیه گو کاستا از آرایشگاه خارج می شی!
- من از اونام که حاضرم دیس برنج رو با دهنم بگیرم ولی عمراً دو بار برم و بیام!

Like Comment

این کیه؟

فقط ۲ پاسخ غلط داشتیم!

سلام. به جز دو۲ نفر که چهره پازل شده را «علیرضا داوودنژاد» و «رضا رویگری» تشخیص داده بودند، بقیه شرکت کنندگان موفق شدند پاسخ صحیح را برای ما بفرستند. همان طور که راهنمایی کرده بودیم، چهره پازل شده بازیگر بود و بازیگری نبود جز «یوسف تیموری» که این روزها در سریال پنجری که از شبکه ۳ پخش می شود، نقش آفرینی قابل قبولی ارائه داده است. برنده مسابقه این هفته مان هم، طبق قرعه کشی آقای «شهروز اشجع» از مشهد هستند که به امید خدا، عکس و کاریکاتور ایشان چهارشنبه همین هفته و همراه با مسابقه بعدی چاپ خواهد شد. تا چهارشنبه، هفته تان پر از شادی و خنده.

گزارش های یک مریخی

گزارش شماره چهار: این زمینی‌های عصبانی

من یک مریخی هستم که به زمین آمده ام. ما آن جا سردمان بود و تصمیم گرفتیم وضعیت زمین و زمینی‌ها را برای سکونت بررسی کنیم. گزارش‌های دنباله دار من در این ماموریت را این جا می‌خوانید:

امروز از نگاه کردن به در و دیوار خسته شده بودم و تصمیم گرفتم بروم توی شهر دوری بزنم. بنابراین رفتم سر کوچه و سوار تاکسی شدم. راننده به محض سوار شدنم گفت: «ضمن سلام و اعلام کارِ خودشونه، خوش اومدی». منظورش را نفهمیدم، لبخندی زدم و سلامش را جواب دادم. چند متر جلوتر مرد دیگری روی صندلی عقب سوار شد. راننده بازدم صداداری بیرون داد و گفت: «هوا خوب خنک شده ها!» مرد صندلی عقب بلافاصله گفت: «نه بابا! هوا به این گرمی...» راننده گفت: «نه کاملا مشخصه خنک‌تر شده»، بعد سرش را از پنجره بیرون برد و ادامه داد: «ببین چه خوبه!» مرد صندلی عقب گفت: «نه آقا شما زیادی خوشی زده زیر دلت» راننده گفت: «من خوشی زده زیر دلم؟ من که صبح تا شب با کلاچ و گاز و دنده درگیرم؟» مرد صندلی عقب گفت: «من نمی‌دونم به هر حال گرمه» راننده رو به من گفت: «آقا شما بگو خنک‌تر نشده؟» فکر کردم برای این که بفهمم هوا خنک‌تر شده یا نه، من هم باید سرم را از پنجره بیرون ببرم، بنابراین سرم را بردم بیرون که نزدیک بود یک موتوری کله‌ام را با خودش ببرد. سرم را داخل کشیدم و گفتم: «نمی‌دونم» راننده گفت: «نه آقا معلومه خنک‌تر شده، این آقا می‌خواد با من لج کنه» مرد صندلی عقب گفت: «بذار حالا که اینو گفتی بگم که واسه کولر روشن نکردن این حرفا رو می‌گی مردکِ خسیس!» راننده گفت: «به من می‌گی خسیس؟» بعد زد روی ترمز و گفت: «حالا بهت نشون می‌دم این جا رئیس کیه، برو پایین تا به زور نداختمت» مرد گفت: «از جام تکون نمی‌خورم» راننده قفل فرمان را برداشت و برگشت به طرف صندلی عقب. مرد صندلی عقب هم با مونوپادی که دستش بود به دفاع پرداخت. من آن‌وسط توی تنگنای تاکسی داشتم از هر دو طرف می‌خوردم. کرایه را گذاشتم و به زحمت خودم را از تاکسی انداختم بیرون. راستی گفتم مونوپاد، یادم باشد درباره‌اش بیشتر بنویسم.

پایان گزارش چهارم/ محمدعلی محمدپور

ترسناک

پسرک همسایه

دیر وقت بود. در پارکینگ را که باز کرد، متوجه شبح سیاه رنگی در حد یک پسر بچه شد. توی تاریکی ایستاده بود و منتظر بود. نزدیکش شد. پسر کاملا رنگ‌پریده بود. لب هایش به سفیدی می زد. گفت: «عمو می شه بابامو صدا کنی بیاد دنبالم؟» بدون این که سوال اضافه ای از او بپرسد، سریع پله ها را چند تا یکی بالا رفت تا پدرش را صدا کند. نزدیک خانه آن ها که شد، شبح سیاه رنگی در تاریکی دید. نزدیکش شد. پسرک با همان چهره رنگ پریده دوباره گفت: «عمو می شه بابامو از تو پارکینگ صدا بزنی بیاد دنبالم؟!...» از شدت ترس نفس اش در سینه حبس شده بود. توی تاریکی راه پله ناگهان متوجه پارچه سیاه رنگی شد که پشت پسرک نصب شده بود. پسرک همین امروز صبح فوت شده بود.

میترا تاتاری

نیاز طنزی

نویسنده: علیرضا کاردار

ما و شما

* مطلب تون درباره استاد صفایی حائری بسیار عالی بود. تا باشد از این مطالب. **نجفی از مشهد**
* ویژگی های استاد صفایی حائری واقعا شنیدنی و درس آموز است. جالب تر این که بعضی هایش شبیه به زندگی انسان های معمولی بود و حتی ایشان مانند بعضی از ما، هر هفته فوتبال بازی می کردند! **محمدمهدی کریمی، قوچان**
* آفرین به شما که فتوشعر پنج شنبه ها را به امام زمان(عج) اختصاص می دهید، اللهم عجل لولیک الفرج.
* خدمت اون عزیزان محترمی که بخش مسابقه «این کیه؟» را در همشهری سلام چاپ می کنند، عرض می کنم که این درست نیست که برنده بشی و عکس و مشخصاتت را در روزنامه چاپ کنند و جایزه را برای خودت بعد از گذشت یک هفته نفرستند. **فهیمه کشته گر، درگز**

ما و شما: مخاطب گرامی، جایزه مسابقه «این کیه؟»، کاریکاتورتان است که روز چاپ آن در صفحه به تلگرام تان ارسال می شود. چک کردیم، کاریکاتور شما همان روز چهارشنبه به تلگرام تان ارسال شده بود.

* هر نسلی با اشتباهاتش رشد می کنه، زندگی می کنه و می میره و نسل بعد هم با اشتباه های جدید از راه می رسه! **صالحی**
* آق کمال، اگر بدخواه و مدخواه داری، بگو تا من ضربه فنی و ناک اوتش کنم!
* یادداشت خانم توانا درباره چهره شهرمان خیلی به جا بود. واقعا چرا این جوری شدیم؟ وقتی تو خیابان راه می ریم، انگار فقط مردم می خورن چون همه مغازه ها، خوردنیه! **تکتم، مشهد**
* نشانی این فردی که در مالزی با چکش، دیسک کمر را درمان می کند، بدهید تا بروم جاش! متاسفانه دکترم با MRI نمی تونه مشکلم رو حل کنه. **یک بیمار**
* دخترگلم زهرا جان، نفسم به نفس هات بنده. تو تنها دلخوشی من بعد از عشقم محبوبه جان هستی. تقدیم به عشق های پاک زندگی ام، زهرا و محبوبه ام. **علی، طبس**
* همسر عزیزم و مامان ریحانه. بابت تمام زحماتی که در زندگی برامون متحمل می شی، ممنونت هستیم. ۱۰۰ سال زنده باشی.

همسرت مجتبی، دوقلوهات صدرا و زینب

پاسخ خفن استریپ شماره قبل: شمایل - دالبر - تکمیل

سرنقطه